

فخستین سخن

«الحمد لله الاول بلا اول كان قبله، والاخر بلا اخر يكون بعده. الذي قصر عن رؤيته ابصار الناظرين، و عجزت عن نعته اوهام الواصفين. ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً، و اخترعهم على مشيئته اختراعاً. و الحمد لله على ما عرفنا من نفسه، و الهما من شكره، و فتح لنا من ابواب العلم بربوبيته.»^(۱)

با حمد و سپاس حی سرمد و درود و صلوات بر رسول ختمی مرتبت، حضرت محمد ﷺ و آل پاک و مطهر او ﷺ، بیست و پنجمین شماره معرفت فلسفی را با این امید که گام‌هایی مؤثر در گسترش مرزهای دانش فلسفی برداشته باشیم، تقدیم می‌داریم. مهم‌ترین محورها و موضوعات مطرح شده در مقالات این مجموعه به اختصار به قرار زیر است:

در مقاله «چگونگی ترکیب ماده و صورت از نگاه صدرالمتألهین» نویسندگان محترم تلاش نموده‌اند تا دیدگاه ملاصدرا درباره ترکیب ماده و صورت را تبیین نمایند. ایشان ابتدا به کاربردهای واژه ماده و واژگان هم‌معنا با آن اشاره نموده‌اند تا از این رهگذر حقیقت ماده و هیولا را آشکار سازند. سپس با بیان کاربردهای صورت به «حقیقت» صورت اشاره نموده‌اند. در ادامه براهین اثبات وجود هیولا و صورت یعنی؛ برهان قوه و فعل و برهان وصل و فصل، نسبت ماده و صورت و دلایل اتحادی دانستن ترکیب آنها یعنی؛ الف) صحّت حمل بین ماده و صورت؛ ب) بالفعل نبودن عناصر سازنده اشیاء مرکب؛ ج) یکی بودن ماهیت و صورت جسم؛ د) اتّصاف نفس به صفات ویژه بدن، بیان و بررسی شده و اشکالات وارد بر نظریه اتحادی ترکیب ماده و صورت بیان و نقد شده است. در پایان مقاله چنین نتیجه‌گیری شده است که: بر فرض تمامیت ادله دال بر وجود هیولای اولی، به نظر می‌رسد که آنچه ثابت می‌شود وجود دو حیثیت قوه و فعلیت در شیء مادی است که می‌توانند به وجود واحد در خارج موجود باشند. (چنان‌که مدعای ترکیب اتحادی ماده و صورت همین است). ولی نمی‌توان مفاد اولیه یادشده را لزوماً اثبات دو جوهر جداگانه به حساب آورد.

نویسندگان محترم مقاله «معقول ثانی فلسفی در فلسفه مشایی - اشراقی» در صدد هستند تا سیر تطوّرات مفاهیم فلسفی از خواجه نصیر تا میرداماد را بررسی کنند. ایشان با این ادعا که خواجه نصیر آغازگر جریان فلسفی مشایی - اشراقی است، معتقدند که خواجه در زمینه مفاهیم فلسفی پیرو دیدگاه شیخ اشراق بوده و این‌گونه مفاهیم را ذهنی محض می‌داند. در حالی که

میرداماد معقول ثانی فلسفی به معنای عام را در دو دسته منطقی و فلسفی تقسیم می‌کرد. نویسندگان محترم ابتدا مفاهیم منطقی، برخی از مقولات و مفاهیم ماهوی، مفاهیم فلسفی و برخی مفاهیم دیگر و استدلال اصلی بر اعتباری بودن معقولات ثانیه را از دیدگاه خواجه معرفی نموده‌اند و در یک جمع‌بندی خواجه را بسط‌دهنده آراء بهمنیار و شیخ اشراق در زمینه معقولات ثانیه و مفاهیم فلسفی می‌دانند. در ادامه آرای اندیشمندانی همچون قاضی عضدالدین ایجی، سعدالدین تفتنازانی، غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی که نظر خواجه را پذیرفته‌اند و اندیشمندانی همانند ملاعلی قوشچی، سید سند، جلال‌الدین دوانی و میرداماد که از دیدگاه خواجه در باب مفاهیم فلسفی فاصله گرفته‌اند بیان شده است. در این میان تبیین و بررسی آراء میرداماد سهم بیشتری به خود اختصاص داده است.

نویسندگان محترم مقاله «تشابه تجربه‌های عرفانی و توجیه عقلانی وحدت وجود از نظر ملاصدرا و استیسی» در پی آن هستند که آیا می‌توان توجیهی خردپذیر از اعتقاد به وحدت وجود نزد عرفا ارائه داد. ایشان در مقدمه به این مطلب اشاره می‌کنند که آیا عرفا حقیقت را دارای وجوه متکثر می‌دانند، یا آنکه اصل حقیقت واحد و جلوه‌های آن و راه‌های دستیابی به آن متعدد است؟ آیا عرفای مکاتب گوناگون سخنی واحد در این باب دارند یا آراء آنان متفاوت است؟ و بر فرض وجود وحدت کشف عرفانی در این خصوص چگونه می‌توان وحدت وجود عرفانی را به گونه‌ای منطقی و عقلانی توجیه نمود؟ نویسندگان محترم ابتدا با نقل اقوالی به این نتیجه می‌رسند که علی‌رغم تفاوت‌های میان عرفا و صاحبان تجارب عرفانی و دینی، در باب وحدت وجود اتفاق نظر است. سپس وحدت وجود را از منظر جهان‌بینی‌های الهی (اسلام و مسیحیت) و غیرالهی (هندی و چینی) بررسی نموده و تفاسیری همانند تجلی خداوند در همه اشیا را تبیین می‌نمایند. بحث شناخت‌ناپذیری حق از نگاه عارفان نویسندگان محترم را به بحث از علت همسانی مکاشفات عرفا می‌کشاند. از نگاه ایشان وحدت حقیقی وجود، علت اصلی این همسانی است. در ادامه، آنها دیدگاه‌های گوناگون در توجیه وحدت وجود را معرفی و بررسی نموده‌اند. در خاتمه به تفصیل دیدگاه استیسی را در این باره بیان و نقد نموده‌اند و در مقابل استیسی، به تبیین دیدگاه ملاصدرا که قائل است وحدت شخصی وجود مسئله‌ای خردپذیر و هماهنگ با عقل و منطقی است می‌پردازند و مبانی فلسفی ملاصدرا در بحث وحدت وجود را بیان می‌کنند.

نویسندگان محترم مقاله «واژه‌شناسی جسمانیت در نظریه جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس» معتقدند که علی‌رغم تلاش‌های گوناگونی که در باب تفسیر و تبیین نظر ملاًصدرا در باب جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس، صورت گرفته، هنوز ابهاماتی در این تفاسیر و تبیین‌ها پابرجاست. با اعتقاد آنها عدم واکاوی دقیق معنای «جسمانیت» و معانی گوناگون آن موجب پیدایش تفاسیر متعدد شده است. از این رو، ایشان در مقاله‌شان پس از طرح مسئله، به اجمال معانی جسمانی را در لغت و اصطلاح معرفی نموده، سپس با ارائه شواهدی از عبارات ملاًصدرا و شارحان وی و بررسی و نقد آنها معنای جسم بودن در نظر ملاًصدرا را تقویت می‌کند.

در مقاله «چیستی متافیزیک» نویسنده سیر تطوّر در معنا، مراد و قلمرو متافیزیک از یونان باستان تا دوران معاصر را با اجمال بیان نموده و تلاش کرده نکات مهم هر دوره را برجسته سازد. وی ابتدا اصطلاحات، منشأ و هدف متافیزیک از دیدگاه ارسطو را بازگفته، سپس به چیستی متافیزیک در فلسفه قرون وسطای مسیحی به ویژه آراء آگوستین، بوئتیوس و آکوئیناس پرداخته است. چیستی متافیزیک در فلسفه اسلامی را با آراء فارابی، ابن‌سینا، غزالی، ملاًصدرا و علّامه طباطبائی تبیین نموده است. نظر دکارت، اسپینوزا، لایب‌نیتس، کریستیان ولف و کانت نشانگر چیستی متافیزیک در دوره جدید است. در پایان نویسنده محترم، متافیزیک را دستگاهی معرفتی و کل‌نگرانه به واقعیت معرفی می‌کند که شامل مجموعه‌ای از عناصر و مؤلفه‌های عقلی (و نه شهودی) نظیر «انتزاعی بودن موضوع و مفاهیم اساسی»، اصول و قواعد اصلی و فرعی عقلی است.

هرچند بحث از موضوع فلسفه اولی و تأملات مابعدالطبیعی از دیرباز رواج داشته، اما به گمان نویسندگان محترم مقاله «هستی در اندیشه شهرزوری و کانت» ایهام در تعریف ارسطو از موضوع فلسفه موجب بروز تفاسیر گوناگون پس از او گردیده است. ارسطو موضوع فلسفه را «موجود به طور مطلق» دانسته است. در این میان شهرزوری، حکیم اشراقی و کانت موضوع فلسفه را موجود مطلق ندانسته‌اند. ایشان ابتدا به تبیین دیدگاه شهرزوری پرداخته و زیادت وجود بر ماهیت به طور مطلق را که بر مبنای اشتراک معنوی وجود است، رد می‌کنند. نویسندگان محترم پس از تبیین آراء شهرزوری، چنین نتیجه می‌گیرند که به نظر شهرزوری وجود، تنها در ظرف ذهن زائد بر ماهیت است و در ظرف خارج تغایر و زیادی ممکن نیست، و

هستی یکی از اعتبارات عقلی است که حصول و ثبوت خارجی ندارد. در ادامه «هستی» و «وجود» از منظر کانت بیان و بررسی شده و چنین نتیجه گرفته شده است که محمول «وجود» محمولی واقعی نیست، همان‌گونه که مفهومی تحلیلی و پسینی نیست، از این‌رو، اگر فاعل شناسا نباشد، اساساً مفهوم «وجود» معنا نخواهد داشت. مقایسه دیدگاه شهبزوری با کانت، بخش پایانی مقاله را به خود اختصاص داده است و مهم‌ترین نقطه اشتراک آنان این دانسته شده است که مفهوم «وجود» اعتباری است و هویتی منطقی دارد نه فلسفی.

بحث از ماهیت آن دسته قضایای شرطی که به گونه سالبه کلیه بیان می‌شوند، بحثی دقیق است که توجه منطق‌دانان و فلاسفه قدیم و جدید را به خود معطوف داشته است. در مقاله «سلب لزوم و لزوم سلب در شرطی سالبه کلیه» نویسنده محترم تلاش نموده تا ماهیت این‌گونه قضایا را از دیدگاه ابن‌سینا و خواجه نصیر بررسی کند. وی ابتدا نظر ابن‌سینا در قضایای سالبه کلیه در حملیات را بیان نموده و حاصل بحث را به کمک زبان صوری بیان کرده و چنین نتیجه گرفته است که سالبه کلیه در زبان‌های طبیعی بر دوام سلب دلالت دارد، اما از نظر ابن‌سینا باید به صورت سلب دوام باشد. از این‌رو، وی معتقد است که تحلیل ابن‌سینا در قضایای سالبه کلیه شرطی نیز همین‌گونه و از باب سلب لزوم است، نه لزوم سلب. در ادامه نظر خواجه نصیر درباره لزوم سلب در شرطی سالبه کلیه بررسی شده و با به کارگیری زبان صوری منطق، چنین نتیجه گرفته شده که خواجه ماهیت این‌گونه قضایا را لزوم سلب می‌داند. بررسی نظر قطب رازی در باب تلازم میان سلب لزوم و لزوم سلب و بیان خطای قطب رازی در برداشت از مقصود ابن‌سینا و خواجه نصیر از شرطی سالبه کلیه و ایراد یک نقد بر ابن‌سینا و پاسخ این نقد، بحث‌های پایانی این مقاله را تشکیل می‌دهند.

در پایان ضمن تقدیر و تشکر از همه عزیزانی که در به سامان رسیدن این مجموعه سهمیم بوده‌اند، همچون همیشه یادآور می‌گردد که نقدهای عالمانه و مشفقانه خوانندگان فرهیخته بر اتقان و کمال نشریه خواهد افزود.

پی‌نوشت